

## دل عالم

مهوش اسدی خمایی  
استاد سابق دانشگاه مغرب

«اگر دیدی مغناطیسی آهن را بخود جذب نمی‌کند، خاصیت آن را انکار مکن بلکه توجهت را به بحث از چگونگی چرایی آن معطوف بدار! تا حقیقت بر تو آشکار گردد». فقره ایست از رای دانشمند ایرانی امام زکریا القروینی<sup>۱</sup> (۶۰۰-۶۸۲)، که در مقدمه کتاب خود آورده است. در فهرست نظریات او درباره هستی، از جغرافیای اقلیمی او فصل «بحر فارس» است، که آن را از بزرگ‌ترین شعب «بحرالهند الأعظم» شمرده، و در وصف آن می‌گوید: «و هو بحر مبارک کثیر الخیر لم یزل ظهره مرکوبا و اضطرابه و هیجانہ أقل من ساپر البحار»<sup>۲</sup>.

اما لفظ فارس یا پارس دربرهه ای از زمان در ایران بزرگ نهاده شده آنگاه که «پارتها مملکتی تأسیس کردند که از باختر تا فرات و از دریای خزر تا خلیج فارس وسعت داشت»<sup>۳</sup>. لفظ پارت در زبانهای دیگر تغییر شکل یافته، در زبان عربی با تلفظی بر گرفته از زبان پهلوی «فارس» تلفظ می‌شود، و کلمه پرس به فرانسه برگرفته از فارس است، و این لفظ اخیر چنانچه می‌دانیم امروزه نام استان است که مرکز آن شیراز است، که چنانکه در کتاب تمدن ایرانی آمده «مغرب



زمینی‌ها به تأثیر از نوشته های یونانی و رومی کلمه پرس را به تمام سرزمین ایران اطلاق کرده اند، ولی در کتاب قدیم سرزمین که ما سابقاً به آن پرس می‌گفتیم «ایران» معرفی شده است.<sup>۴</sup>

دونالد ولبر می‌گوید: «اسم رسمی ایران در عصر ساسانی ایرانشهر بوده است، و در سال ۱۹۳۵ میلادی مطابق با ۱۳۵۴ هجری دولت موفق شد که نام رسمی کشور را ایران به ثبت برساند».<sup>۵</sup>

ابن حوقل در صورة الأرض در وصف سرزمین ایران چنین آورد «عماد کشورهای جهان چهار است، آبادترین و پرخیرترین و نیکوترین آنها از جهت استقامت در سیاست و تقویم عمارات و وفور خراج مملکت «ایرانشهر» و قطب آن اقلیم بابل است، و آن شامل مملکت فارس است».<sup>۶</sup>

یاقوت حموی بغداد از قول ابوالریحان بیرونی چنین می‌آورد: «ایران شهر [بالکسر و راء و الف و النون ساکنین و فتح الشین المعجمه و هاء ساکن] و راء اخری. قال الریحان الخوارزمی «ایران شهر هی بلاد العراق و فارس... و الجبال و خراسان یجمعها کلها هذا الاسم... و الفرس تقول ایران اسم ارفخشد بن سام بن نوح عم و شهر فی لغتهم البلد فکانه اسم مرکب معناه بلاد ارفخشد و قال یزید بن عمر الفارسی شبها السواد بالقلب و سایر الدنیا بالبدن و لذلك سموه دل ایران شهر ای قلب ایران شهر. و ایران شهر هو الاقلیم المتوسط لجمیع الدینا...».<sup>۷</sup>

– منظور نگارنده از دل عالم محدوده ایران کنونی است، با مرزهای خاکی و آبی که صورت مادی و محسوس آنست، که با روح زبان و ادبیات فارسی می‌تپد، و به عبارت دیگر آمیزش ایران زمین و زبان فارسی همچون آمیزش جسم و جان است، و سلامت هر یک وابسته به سلامت آندیگرت.

همه عالم تنست و ایران دل  
نیست گوینده زین قیاس خجل

چونکه ایران دل زمین باشد  
دل زتن به بود یقین باشد<sup>۸</sup>

در این دو بیت از مثنوی هفت پیکر شاعر حکیم نظامی گنجوی زادگاه خود ایران زمین را «دل عالم» می‌نامد، بدون اینکه برای گفتار خود سند ارائه کند، زیرا قول و گفتار او به زبان فارسی خود سند است. از وفات این شاعر بزرگ که جز به فارسی نسرود، بیش از هشت قرن گذشته است، اما سند ارائه داده او با عمر کره زمین پیوند دارد.



« دل عالم » صفتی است که جغرافی دانان گذشته از عرب و عجم به ایران داده اند. در این مقاله در چگونگی نامگذاری و در بهتر شناساندن آن با مولانا دل کو؟ می‌سرایم، و این بیت او را زبان حال می‌سازم:

دیده شیرست مرا جان دلیرست مرا      زهره شیرست مرا زهره تابنده شدم

براون درباره ایران می‌گوید: «نظری به نقشه جغرافیایی کافی است که خواننده را به یاد آورد که این سرزمین متمدن و کهنسال که از کنار دریای خزر تا خلیج فارس امتداد یافته همواره ما بین اروپا و آسیای صغیر از یکسو و آسیای مرکزی و شرقی از سوی دیگر به منزله پلی بوده است که بر فراز آن پل از دیرباز طوایف مهاجر شرق و غرب به قصد جهانگیری عبور کرده اند».<sup>۹</sup>

تاریخ‌شناسی انگلیسی در امر تاریخ‌نویسان گفته است: «کار ما بازجویی تاریخ کارهای باستانی مردم است. ما در پی گفتار مردمان و آثار پیشینانیم».<sup>۱۰</sup>

نگارنده تاریخ نویس نیست، اما می‌داند که تاریخ‌نویسی به مانند هر امر نوشتاری از ابزار زبان و ادبیات آن مایه می‌گیرد، که «حافظ ابرو» تاریخ‌نگار ایرانی به فارسی‌نویسی خود در قرن هشتم یعنی در اوج حضور تیموریان بر عرصه ایران به زبان شعر مرا به خود می‌آورد:

چون جمع فواید است کارم      نقش سخنی ز نو نگارم<sup>۱۱</sup>

پس نقش سخنم از «دل عالم» را بر پژوهشی در آراء تاریخ‌نویسان گذشته و حال می‌نهم، و برخی از واژه‌های جغرافیای ایران را در گستره زمین با بیانی روشنی بنگارم. از جمله واژه‌های متداول در جغرافیای فارسی واژه «خلیج» است که با نام فارس بر دامن نیلگون ایران نشسته است. از نظر واژه‌شناسی خلیج نامی برگرفته از عربی، و افزوده بر ثروت معجم جغرافیای فارسی با حفظ معنی موجود در زبان عربیست، و در تعریف آن می‌گوییم «خلیج قسمتی از دریاست که در خشکی پیش رفته، و از سه طرف از خشکی محصور باشد و آنرا در فارسی شاخابه گویند».<sup>۱۲</sup> در اینجا شایستگی زبان فارسی را ملاحظه می‌کنیم، که چگونگی خلیج یعنی هم معنی شاخابه را از مصطلحات ویژه جغرافیایی در زبان قرار داده است.<sup>۱۳</sup>



مؤلف «حدود العالم من المشرق الی المغرب» دریای عمان را به نام دریای بزرگ (بحرالاعظم) نام می‌برد، و می‌گوید «این دریا را پنج خلیج است... و چهارم خلیج پارس خوانند از حد پارس برگیرد با پهنای اندک تا بحدود سند».<sup>۱۴</sup>

سواحل جنوبی و جنوب غربی ایران مجاور خلیج فارس است و دریای نامبرده که محصور در خاک می‌باشد هفتصد میل طول دارد، و عرض آن از یکصد و پنجاه الی سیصد میل است. ته خلیج فارس عموماً مسطح یا فی الجمله پستی و بلندی است، و در سطح آن جزیره‌های عدیده است.<sup>۱۵</sup> از جمله آن سه جزیره تنب کوچک و تنب بزرگ و ابوموسی در وسط خلیج فارس در فاصله اندکی از جزیره سیری است.<sup>۱۶</sup> نامهای زیبا و چگونگی نامگذاری هر یک از جزایر خلیج فارس از جمله و ویژگیهای جغرافیایی و اقتصادی مربوط به این جزایر فارسی را امروزه در تمام پایگاههای الکترونی جغرافیای ایران به فارسی می‌توان یافت. جزایری که ایرای بودن آنان محرز، و از ارکان یکپارچه بودن خاک این سرزمینست.

درباره موقعیت جغرافیایی ایران می‌خوانیم: «مابین دره های رود سند در مشرق و رود دجله در مغرب اراضی مرتفعی است که بطور کلی آنرا فلات ایران می‌خوانند. کشور ایران در قسمت غربیو معظم این اراضی مرتفعه است». «ولایات مهمه ایران همه دور از مرکز و نزدیک سرحدات واقعدند». «ایالت شرقی خراسان از طرف شمال محدود به یک سلسله جبالی است در فوق صحاری ترکستان و باسامی قبه داغ و بالکان صغیر در امتداد شمال غربی به جانب بحر خزر متوجه می‌شود. در قسمت مرکزی سرحدات شمالی ولایات پر نعمت دریایی مازندران و گیلان بین جبال البرز و بحر خزر واقع و از شمال به رود ارس بر می‌خورد. در گوشه شمال غربی کوه آرات واقع است. ایالات شمال غربی ایران، آذربایجان است. در سمت مغرب کشور ایران محدود به دره های دجله و فرات است. در این جانب جبال زاگرس بطور رشته های عدیده متوازی فلات ایران را از جلگه ها جدا می‌سازد. در قسمت جنوب غربی این کوهستان دره پر نعمت کارون واقعت که خوزستان نام دارد، که اولین قسمت خاک ایران بوده است. در طرف جنوب فلات ایران شامل ایالات کرمان و فارس متوجه رشته باریک و پستی از خاک است که در کنار خلیج فارس می‌باشد».<sup>۱۷</sup>

مؤلف کتاب *تاریخ ایران* از خلیج فارس با صفت پر حرارت نامبرده، و می‌گوید: «علائم و آثاری بدست آمده که این خلیج پر حرارت مولد قدیمترین تمدنهایی بوده که ما بر آن واقف هستیم، و بعلاوه محتمل است که اولین مساعی نوع بشر برای بحر پیمانی در آبهای این خلیج بعمل آمده باشد، و نیز احتمال می‌رود که مدتی قبل از این تاریخ بابلیها در خلیج فارس کشتیرانی کرده باشند، بطوریکه در افسانه‌های آنان اشاره به مسافرت به دیلمان شده که یا بحرین است یا ساحل مقابل آن. مقصد عمده از این مسافرت بدست آوردن احجار بوده».<sup>۱۸</sup>

از معلومات گردآورده‌ام سالها می‌گذرد، و امروز جوانان دانشمند ایران اسلامی به ویژه از اهالی خلیج فارس در دانش اقلیمی خد بسیار متبحر و واردترند.<sup>۱۹</sup> اما برای دانستن برخی از ویژگیهای خلیج فارس ضرورتست تا از دانش زکریا القزوینی بهره گیریم. این دانشمند جزیره خارک را از جمله جزایر «بحرفارس» می‌آورد، و در وصف آن می‌گوید: «بها معادن اللؤلؤ» و شرحی در چگونگی پرورش مروارید می‌دهد، و برایم این سؤال را پیش می‌آورد که چگونه در عصر فضا می‌توان ثروتهای خدادادی را حفظ کرد؟ اگر کیفیت آب و هوایی خلیج فارس راهزنان دریایی را در فصلهایی از سال مساعد نمی‌شد، اگر درهجوم مغول و چنگیز و نظایر آن ثروتها در قعر چاهها می‌شد پنهان نمود؟ اکنون که قطر و طول و عرض جغرافیایی سرزمینها را از طریق سایتهای ماهواره ای می‌توان به آسانی بدست آورد، و اصحاب پستهای الکترونیکی می‌کوشند تا گویشهای مرده و زنده ضعیف و ناقص را در چند راهه گفتگوی تمدنها به جلو رانده، و جایگزین زبان شیرین فارسی نمایند؟ با هنر خوشنویسی در رؤیایها نمایم،<sup>۲۰</sup> و در معنی این عبارت تاریخ‌نویس انگلیسی تأملی نمایم:

«تمدن روی قوه جلو می‌رود»<sup>۲۱</sup>

قوه را که واژه ای عربیست، به فارسی نیرو گوئیم، شاعر حکیم فردوسی طوسی می‌سراید:

ز نیرو بود مرد را راستی      ز سستی گزنی زاید و کاستی

شاعر شاهنامه واژه راستی را در این بیت به معنی استحکام و پایداری می‌آورد، و آن را در مقابله با کزی و کاستی قرار می‌دهد. این شاعر بزرگ در قرن چهارم هجری از نیرویی لطیف و روحانی بهره گرفته بود، تا پس از قرنها بر زبانها جاری شود، و بر دلها نشیند.



دستور جمهوری اسلامی ایران این نیروی معنوی را به ما می‌شناساند، و در قانون اساسی ایرانیان جای می‌دهد: «زبان و خط رسمی ایران فارسی است». مولوی بلخی گوید:

فارسی گو گرچه تازی خوشترست      عشق را خود صد زبان دیگرست  
چرا؟ باید به فارسی سخن گفت؟ در پاسخ مولانا را می‌شنویم که بر قول خود تاکید می‌کند:  
پارسی گو ای زبان تازی بهل      بنده آن ترک باش از جان و دل  
منظور مولانا از ترک کیست؟ و پارسی از کجا آمده است؟

زبان فارسی ترکیبی از سه زبان هم‌ریشه و خوشایند است که عبارتند از دری قدیم- پارسی و پارسی میانه، که بدلایلی تایخی با برخی دیگر از زبانهای بیگانه آمیخته شده، و عناصر اصلی آن شکل گرفته است.

زبانهای تاثیرگذار در فارسی و سبب اقتباس الفاظ آن را می‌توان از دیدگاه مرحوم معین چنین خلاصه نمود:

عربی- در قرون اول (تا قرن پنجم) تنها لغاتی اقتباس شده، که معادل فارسی نداشته، و همچنین لغات اداری عربی از جمله آن غالب لغات دینی است.<sup>۲۲</sup>

ترکی، تعدادی مغتنی به از لغات ترکی به سبب تسلط سلسله‌های ترک و استقرار سپاهیانشان در شهرها و قری و قصاب ایران و ممالک همجوار وارد زبان فارسی شده است:

- لغات مغولی: به سبب استیلای مغولان بر ایران از قرن هفتم به بعد وارد زبان فارسی شده است.  
- لغات اروپایی: از عهد صفوی به مناسبت رفت و آمد سفیران و بازرگانان ممالک خارجه به ایران و بالعکس به تدریج بعضی لغات بیگانه وارد فارسی شده.<sup>۲۳</sup>

دکتر معین اهمیت فارسی را از لحاظ تأثیر گذاری در زبانهای عربی، ترکی، اردو و زبانهای اروپایی نیز شایان توجه می‌شمرد.<sup>۲۴</sup> فرهنگ و ادبیات و ادبیات فارسی همیشه از سیاست بالاتر بوده است. و همین است سبب دوام آن در تاریخ ایران اسلامی و آن در گونه‌گون آثار منظوم و مثنوی امری آشکار و پیداست.

خط فارسی: «دومین خط جهانی اسلامی»؛ زبان فارسی بدینگونه شناخته شده که خط زبان عربی باقتضای زمان بیشتر مورد نیاز ایرانیان شده بود؛ به تدریج با گویشهای عامه در کاربردهای

گونه‌گون دینی و اقتصادی و سیاسی آمیخت، و به اینگونه کاربرد زبان و خط پهلوی در تنگنا افتاد، و چون دشوارتر از خط و زبان عربی می‌بود، نتوانست مانند بخشهای دیگر فرهنگ و هنر ایرانی مقاومت نموده و پایدار بماند، تا سرانجام در پایان قرن ششم هجری از رواج افتاد. آن زمانیکه زبان فارسی با خط الفبایی عربی به مرحله تکامل رسیده بود، و بدین‌گونه الفبای فارسی عربی این اختیار شگفت‌انگیز و زیبا در تاریخ زبان فارسی جای گرفت.<sup>۲۵</sup>

بیا ای خامه انشای رقم کن بنام خالق لوح و قلم کن<sup>۲۶</sup>

ادبیات ایران را در سه قرن اول هجری همچنانکه دکتر صفا پیشنهاد نمود «باید از جهات مختلف مورد مطالعه قرار داد: ادبیات عربی یعنی زبان و نثر و نظم تازی را از آنروی که غالب نویسندگان و گویندگان آن ایرانی نژاد بوده اند، و ادبیات پهلوی را از آنروی که بازمانده لهجه رسمی و دینی و ادبی دوره ساسانی بوده است، و ادبیات دری را از آنروی که زبان رسمی و سیاسی ایران در دوره اسلامی شد».<sup>۲۷</sup>

اینکه می‌گویند باید ادبیات فارسی را انس داشت، از آنست که ادبیات نشانگر هویت ماست، و آن تنها در ساحت زبان گفتاری و نوشتاری فارسی با هم امکان می‌پذیرد، یعنی برای زبان فارسی تنها باید خط فارسی اسلامی را به کار برد، و از نوشتن آن بخط زبانهای دیگر خودداری نمود مگر در مجال فرهنگ دو زبانه، یا در کتابهای آموزش دستور زبان فارسی به دیگر زبانها، در ضمن ترجمه که بمانند دری برای ورود به اندیشه هاست، مشوقی در یادگیری متکلمان زبانهای دیگر نیز باشد، و اهل هردو زبان را به کار آید.

در وهله نخست می‌گوییم ادبیات جمع مؤنث ادبی، منسوب بادب است، لفظی از مأدبه زبان عربی، اما از نظر واژه‌شناسی ملک الشعرا بهار چنین نظر می‌دهد «نخست روز به فارسی (ابن مقفع) در نقل و ترجمه کتابهای پهلوی بزبان عربی از واژه آذوین - آدوین پهلوی گرفته و از آن آداب را ساخته است».<sup>۲۸</sup>

بنابراین واژه آداب در زبان عربی دخیلت، و عربها با استفاده از خاصیت زبان خود از آن واژه ادب را اقتباس کردند. زبان عربی هم همراه مهاجران عرب در تمام قلمرو ایران گسترش یافت، ولی پس از چند نسل در ملت ایران تحلیل رفتند و زبانشان فارسی شد و آنچه در این



سرزمین پایه گرفت زبان عربی اسلامی بود که با گرایش اسلامی ایرانیان در این سرزمین زبان عربی را که زبان رسمی دین و دولت بود در کنار زبان خود آموختند. زبان عربی در ایران از حد کتابت آنهم تنها برای اهل علم و قلم فراتر نرفت، و هیچگاه زبان محاوره و تکلم نگردید حتی برای آنهایی هم که به عربی می‌نوشتند ولی به خانواده های فارسی‌زبانان می‌پیوستند و در این سرزمین می‌زیستند.<sup>۲۹</sup>

معنی و مفهوم ادبیات در زبان فارسی شامل همه اندیشه ها و ساخته ها و ابداعات و تحقیقات فکری است که در رشته های دانش بشری است، و زبان نخستین وسیله ابراز اندیشه‌هاست.

به این فقره از گفتار ناصر خسرو درباره اهمیت نوشتن دقت نماییم که می‌گوید: «هر کتابی قول است، و هر قولی کتابت نیست، چنانکه هر مردمی جانور است، و هر جانوری مردم نیست».<sup>۳۰</sup>

ناصر خسرو می‌گوید: «قول کتابت است که زبان مراو را قلم است، و آن هوا کز دهان مردم بیرون آید بمنزلت سیاهی است بر خط و لوح. این کتابت هوا بسیط است، و بیننده مر آن کتابت را بر این لوح که یاد کرده شد بگوش بیند، و کتابت نیز قولیست که قلم مراو او بجای زبان است، و خط مراو را بجای آن هواست کز دهان گوینده بیرون آید، و سیاهی بر آن خط بجای آواز است بر آن هوا». «یابنده این هردو گفتار نفس مردم است، و دست‌افزار نفس از بهر او مر قول را و آواز را شنواییست، و مر کتابت را بینائی است». «اکنون همی گوئیم که کتابت قولیست از گوینده آن که خاصه است مرغریبان را از حضرت دانا».<sup>۳۱</sup> و ما مولوی را می‌شنویم که می‌گوید:

سخن بادست ای بنده کند دل را پراکنده  
و لیکن اوش فرماید که گردآور پریشان را

که منظور از «اوش» او را خداوند تعالیست و اشاره شاعر به کلام الله مجید.<sup>۳۲</sup> نظامی گوید:

چون قلم آمد شدن آغاز کرد  
چشم جهان را بسخن باز کرد<sup>۳۳</sup>

بر عبارت ناصر خسرو استناد می‌کنیم که می‌فرماید «نطق مر او را عطای الهی است جوهری» و انسان برای کسب آن زحمتی نمی‌کشد، و از اینجاست که همزیانان نیز در نطق همانند نیستند،



ولی چون بنوشته آید همزبانان را فهم آن آسان شود. زیرا همانگونه که که ناصر خسرو می گوید:  
«کتابت مراو را تکلفی است اکتسابی».<sup>۳۴</sup>

اکتسابی بودن زبان نوشتاری نزد فارسی زبانان خطری برای خط فارس اسلامیست، چه قصه کشمکش شعبده باز بی سواد و معلم پیر دهکده بر صحنه تماشاخانه دنیا است.

در کتاب *تمدن ایرانی* راجع به مذهب می خوانیم که از زمان شروع فشار تمدن یونان بسوی قلب آسیا تا استهلاک ایران در یک واحد فرهنگی مذهبی ایران سائز کشورها را از فرهنگ خود برخوردار می سازد و بیش از آن خود از فرهنگ کشورهای دیگر بهره مند می گردد. جریانات بزرگ فرهنگی جهان مانند فرهنگ و تمدن یونان، مذهب بودا و مذهب مانی از سرزمین ایران عبور می کنند و در جهان منتشر می شوند. مذهب زردشت از بین می رود و دین اسلام جای آن را می گیرد ولی روح ایران جاویدان میماند».<sup>۳۵</sup>

این نفس خوب بار دیگر نگاه ما را به نوشته های ایرانشناسان غربی برمی گرداند تا رأی هانری ماسه در مضمون «مقاله اصول ثابت تاریخ ایران» را بدانیم. دانشمند فرانسوی عقیده دارد که: «تاریخ بسیار وسیعی مانند تاریخ ایران طبعاً به چندین دوره تقسیم می گردد ولی تصر ایران بدست اعراب در قرن هفتم میلادی (اول هجری) جهت سیر تکاملی این کشور را بکلی تغییر داد. بطوریکه مردم ایران تدریجاً از مذهب قدیم خود دست برداشته مذهب اسلام را پذیرفتند و خط سامی عربی جای خط اصلی ایران را گرفت و خط سامی خارج از سنن هند و اروپایی ایران بود».<sup>۳۶</sup>

خوشبختانه مترجم دانشمند کتاب «تمدن ایران» اشتباه مؤلف مقاله را در پانوشت تصحیح نمود: «خطوط ماقبل اسلام ایران نیز مقتبس از خطوط سامی بوده است».<sup>۳۷</sup>

اما چرا باید خط و زبان فعلی خویش را پاس داریم و در نگهداری آن بکوشیم؟

در پاسخ به این نکته توجه نماییم: «اوستا با سنن شفاهی مخالفتی نداشت تعداد نسخ آن بسیار نایاب بود بعلاوه به زبانی نوشته شده بود که دیگر کسی آنرا نمی فهمید. بنابراین آنرا به زبان پهلوی ترجمه کردند. تاریکیهای بسیاری در آن وجود داشت آنرا خلاصه کردند و برایش تفسیر نوشتند و راجع به مطاب معینی عقاید مختلف حکمای قانون شناس را به آن اضافه نمودند».<sup>۳۸</sup>



در فقره دیگری هانری ماسه از سخن خود درباره کتیبه‌ها می‌گوید: «پادشاهان هخامنشی به سه زبان و سه خط مراحل فتوحات خود را نشان داده، مردم نواحی مختلف کشور را بخود ملحق نموده‌اند». قول پرفسور ایرانشناس همه خوبو نشان از تمدن دارد و کاوشگر را به ادامه مطالعه ترغیب می‌نماید: «منشیان دولت با قلم و پوست حیوان خط دیگری را بکار می‌بردند. ادارات شاهنشاهی برای امور دولتی از نویسندگان بابل استفاده می‌نمودند و آنان زبان آرامی را که زبان معمول در مملکتشان بود بکار می‌بردند». و از اینجاست که انحلال فرهنگی رخ می‌دهد، و در تاریکی تاریخ همه جا فراگیر می‌شود.

لغزهای ژرف ناشی از تحریف و ترجمه و تعریب:

یکی از تألیفات ارزنده فارسی در عصر ما کتاب *تاریخ فرهنگ ایران* تألیف مرحوم استاد دکتر محمدی ملایری است. ایشان درباره اصلت‌های امکانه تاریخی به نامهای آن در قضیه تعریب و تحریف توجه نموده است و می‌گوید: «تعریب نامهای جغرافیایی و عربی گردانیدن نامها و پدیدههای جغرافیایی این سرزمین گذشته از پوشیده داشتن بسیاری از سوابق تاریخی و جغرافیایی آن لغزشگاههای ژرفی هم در راه تحقیق در آن سوابق به وجود آورده که شناخت آنها از مقدمات ضروری این بحث و بررسی است».<sup>۳۹</sup>

می‌پرسیم پس چرا حکیم فردوسی طوسی فرمود:

اگر پهلوانی ندانی زبانی      بتازی تو اروند را دجله خوان

اگر قضیه به این سادگی می‌بود اشکالی نداشت. زیرا دستور اخذ و اقتباس در زبان فارسی بگونه‌ایست که در آن اصل و فصل واژه‌ها چون اصلت مردمان آن متمایز و مشخص می‌نماید. زبان فارسی زبانی پیوندی و ترکیبی است یعنی وسعت دایره لغوی آن با پیوند کلمات و با پیشاوند و پساوند صورت می‌گیرد و اشتقاق در آن نادر است و تنها در افعال ممکن می‌شود، که در حالت اخذ و اقتباس از کلمات خارجی اصل و صورت کلمه آشکار می‌باشد. از طرف دیگر کم بودن مصوت‌های زبانی تلفظ را آسان می‌نماید. اما عربی زبان مشتقات است یعنی کلمات را تجزیه کرده و در هم می‌فشرده، در نتیجه شکل لفظ آشفته می‌شود و صورت لفظ متقنس ناپدید

می‌گردد. در زبانهای اروپایی مانند فرانسه در نتیجه نبود برخی از حروف بنظایر خود تبدیل می‌شود و خط لاتین نیز برای نا آشنا به آن اصل لفظ اقتباس شده را می‌پوشاند.

ما از هجوم وحشیانه ترک و عرب و مغول و هلاکو و از غارتشان و کشت و کشتاری که نمودند می‌گوییم، و حق داریم ولیکن از تأثیرپذیری آنان سخن کمتر می‌گوییم، و نمی‌گوییم که این سرزمین چگونه در طی چهارده قرن یگانه زبان شعر و ادب در حوزه غیر عربی و دوم زبان جهان اسلام شد و چگونه بر رونق آن افزوده شد، و در نگهداری آن نمی‌کوشیم.

ادبیات فارسی اسلامی مظهر اخلاق و سیاست مدن اجتماع فارسی زبانان در طی تاریخ است، در بسیاری از کتب ما دو حکمت نظری و حکمت عملی با هم دیده می‌شود، ولیکن آنرا به نحوی امتزاج داده ایم که در بافت واحدی بچشم می‌خورد، درست مانند نقشه های قالیهای ایرانی، و خارجی می‌آید و از گل و بته آن بر می‌گزیند که انتساب آن بخود آسان باشد. در کتاب معارف اسلامی که تألیفی از دکتر سید حسین نصر به زبان فارسی است، مقولاتیست که در خلاصه آن عوامل مثبت و منفی مؤثر در زندگی علمی و تحقیق فعلی ایران نوشته اند، که همگی آنرا اذعان داریم: « ایرانیان دارای زبان قوی و کامل هستند که لیاقت و قدرت بیان مطالب علمی را دارد». در قولشان شکی نیست، و نیز از اینکه «ایران بر عکس بسیاری از ممالک دیگر مانند هند و پاکستان دارای یک زبان قوی و کامل ملی است که چنانکه گفتیم قدرت بیان مطالب علمی را دارد». پس چگونه است، که حتی در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس خط اردو جایگزین خط فارسی شده است؟ در گفتارشان «البته نهضت پاک کردن زبان فارسی از کلمات عربی بسیار زیان‌آور است و قدرت زبان فارسی را در رشته های علمی و فلسفی فوق العاده تضعیف می‌کند».

آیا یادآور تشنت آراء ایرانیان نمی‌باشد؟ و جز دلیل خودباختگی برنگ و بوی دیگران چیست؟

اما نکته مهمی که استاد به آن اشاره کرده اند: «تدریس به زبانهای خارجی در کودستان و مدارس ابتدایی ایرانی لطمه بزرگی به زبان فارسی و نیز فعالیتهای علمی می‌زند، چون ایرانی فقط آن لحظه می‌تواند دارای فعالیت علمی باشد که بزبان فارسی تفکر علمی کند». زبان دل همگان است که با ایشان تکرار می‌کند: «در ایران وجود یک زبان قوی و قابل توسعه مانند فارسی (و تنها فارسی می‌تواند) از مهمترین عوامل مثبت در توسعه علم و تحقیق باشد».<sup>۴</sup>



آنچه از نظر گذشت، خلاصه ای بود که در بازخوانی تاریخ یافته ایم، و مختصر تأملی در دانش پیشینیان. آثار دانشمندان شرقشناس کردیم، و دقت نظر و توجهشان را بمطالب یادآوردیم، اموری بسیار مهم که چه بسا به نیم نگاهی با تفرعن از آن گذشته ایم. اما می دانیم تا جهان باقیست تاریخ نویسی هرگز پایان نخواهد یافت. پس امید داریم که تاریخهای پر افتخاری برای ایران نوشته شود، و زبان فارسی همواره فارسی نوشته بماند.

### پی نوشتها

۱. زکریا بن محمد بن محمود معرف به قزوینی (۱۲۰۳-۱۲۸۳م) از سلالهٔ اُنس بن مالک انصاری است و کتاب او را مستشرقین «کوزموگرافی» نامیده اند. این کتاب به عربیست، و یکماه است که نگارنده به ترجمهٔ فارسی آن اقدام کرده ام.
۲. عجائب المخلوقات، ص ۱۶۱.
۳. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۴۰.
۴. تمدن ایرانی، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، فخره ای از مقالهٔ پرفسور «بونیفاسیو A. Bonifacio» در ص ۱۹-۳۷ کتاب تمدن ایرانی را بدنیست که آنرا با اجازهٔ مترجم کتاب «صدائتی در پژوهش» می نامم: «جلگه های خوزستان در مغرب در پای کوههای فارس واقع شده اند، در ابتدا اینطور به نظر می رسد که انتهای غربی جلگه های دجله و فرات یعنی بین النهرین و کلبه می باشد، ولی عملاً خوزستان حوضهٔ یک رود دیگر یعنی کارون است، که به تمام معنی ایرانی است».
۵. رک ایران ماضیها و حاضرها، دونالد ولبر، ترجمهٔ دکتر عبدالنعیم محمد حسنین، چاپ مصر، مقدمهٔ کتاب.
۶. این فقره از مقدمهٔ دکتر معین بر تحلیل هفت پیکر اقتباس شد. استاد می افزاید: عبارت اخیر یادآور کشورهای زمان هخامنشیانست، چه بابل در آنعصر یکی از پایتختهای هخامنشی بود و در عهد ساسانیان تیسفون پایتخت بود که از بابل دور نیست.
۷. معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۸. ایران و موقع آن را در یکی از مشهورترین مرجع تاریخی و جغرافیایی آن یعنی معجم البلدان می جویم. این کتاب به زبان عربی است، و مؤلف آن پس از ضبط گفتاری حروف تعریف مشهور ابوالریحان بیرونی خوارزمی را اینگونه می آورد.
۸. بهرامنامه (هفت پیکر)، نظامی گنجوی.
۹. براون، تاریخ ادبی در ایران، از سعادی تا جامی، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، ص ۳ و ۶۹ و ۵۶۹.
۱۰. رک تاریخ ایران.
۱۱. رک: مقدمهٔ خانابا بیانی (محقق)، ص ۱۵، «ذیل جامع التواریخ خورشیدی»، مطلع مثنوی شاعر مؤلف کتاب در نه بیت. با عنوان «النظم علی طریق المثنوی».
۱۲. فرهنگ فارسی، محمد معین، ج اول، ص ۱۴۳۸، خلیج (ع) (بفتح خا و کسر لام) قسمتی از دریا که در خشکی پیش رفته باشد. در فارسی شاخاب و شاخابه و شاخواه هم گفته شده (فرهنگ عمید، ۱۳۳۷، تهران).
۱۳. خلیج هم منی و مترادف فارسی شاخابه است اما شاخابه بمعنی جوی برآمده از دریا می باشد.



۱۴. حدود العالم، ص ۱۱.
۱۵. اهمیت این کتاب آجند حائز اهمیت است. اولاً دیدگاه یک ژنرال انگلیسی خبیر و آگاه به مأموریت خود، و برای دادن اطلاعات صحیح و درست به کشور متبوعه خویش، دوم بازنویسی و افزوده های محققانه در چاپهای دیگر کتاب و سوم تأثیر که از ایران و ایرانی بر او گذاشته، و اندرزهای او که به دور از جنبه های تفکر استعماری او در مورد اداره سرزمین به سردمداران کشور داده است. اگر هم از دشمنان بحساب آید، به از نادان دوستانست.
۱۶. فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸، به نقل از ج چهارم، لغتنامه دهخدا.
۱۷. تاریخ ایران با تصرف از صفحات یک تا نه فصل اول، سرپرسی سایکس، ترجمه فخر داعی گیلانی.
۱۸. تاریخ ایران، ج یک، ص ۳۰-۳۱.
۱۹. شبکه های ماهواره ای و سایتهای اینترنتی و کتابخانه های ضروری پژوهش در روزگما ما است، همچنانکه صبح امروز، سه شنبه ۲۶ فوریه ۲۰۰۸ در برنامه زنده صبح و ایرانی جام جم یک خانم جوان دانشمندی از جزیره قشم مهمان برنامه بود که درباره زادگاه خود تألیفی داشت، پژوهشی به زبان فارسی لابد متأثر از لهجه خود بسیار دلنشین و خوشایندست.
۲۰. نگارنده با نمایشگاهها برای معرفی و شناساندن هر چه بهتر فرهنگ و هنر ملتها را بسیار لازم می‌داند، ولیکن؟...
۲۱. رک: تاریخ ایران، مقاله، مقدماتی، ارتش سومر، سطر دوم.
۲۲. و بعضی مترادفات و لغات کوتاه و فصیح عربی که در برابر آن لغات دراز و غیر فصیح فارسی وجود داشته داخل ادبیات فارسی شده مقدمه فرهنگ فارسی.
۲۳. رک: ص سی و دو - سی و هشت از عناصر اصلی زبان فارسی، ج ۱، فرهنگ فارسی، محمد معین.
۲۴. در اینجا یادآور می‌شویم که با گذشت زمان و تطور زبان فرهنگهای متعدد دیگری برای زبان فارسی تهیه شده و در دسترس همگان می‌باشد. ولیکن عنوان سخن ما فرهنگ‌نویسی نیست.
۲۵. خدای زبان فارسی نگهدار آنست، ص ۲.
۲۶. این بیت از مجنون هروی در صنعت باعث استهلال بسیار مشهور است.
۲۷. رک: تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج اول، ص ۱۳۰-۱۳۱.
۲۸. سبک‌شناسی بهار، ج ۱، ص ۸۱.
۲۹. تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۱، ص ۶۹-۷۰.
۳۰. زاد المسافرین، تحقیق بادل الرحمن، افست تهران، ص ۲۰۰.
۳۱. رک: سورة القلم و تفاسیر آن و احادیث. دلیل بر اهمیت ثبت و ضبط موثقی و دلیل بر اهمیت کتابتست.
۳۲. ناصر خسرو رسول خدایرا ذکر میداند و میگوید «کتابت آلت اهل نسیانست، مر اهل ذکر را بدو حاجتی نباشد».
- (همان مرجع)
۳۳. مخزن الاسرار، ص ۳۸.
۳۴. زاد المسافرین.
۳۵. رک: صفحه ۱۴۱، تمدن ایرانی، قول پ. ژ. دو مناسه (p.J.de Menacer).
۳۶. دکتر عیسی بهنام، تمدن ایرانی، ص ۴۰.
۳۷. مرجع سابق.
۳۸. تمدن ایرانی، مذهب زرتشت - مذهب رسمی دولتی، پ ژ مناسه، ص ۱۸۰.
۳۹. دل ایرانشهر، ص ۱۵-۱۶.
۴۰. معارف اسلام در جهان معاصر، سید حسین نصر، تهران، ۱۳۴۸.